

## «نگاهی به زندگی فکری و ادبی صالح بن عبدالقدوس»

دکتر غلامعباس رضایی

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و فاطمه حسنلویی

(از ص ۲۳ تا ۴۴)

### چکیده:

از سال میلاد «صالح بن عبدالقدوس» اطلاعی در دست نیست، ولی اغلب منابع، سال مرگش را ۱۶۷ هـ ق یاد کرده‌اند. وی در دوره‌ای می‌زیست که کتب گوناگونی از فارسی، یونانی و... به عربی ترجمه می‌شد و بازار بحثها و جدلهای کلامی، بسیار رایج بود. صالح در آغاز جوانی به مجالس واعظان و متکلمان رفت و آمد داشت. از همین رو، دیری نباید که افکارش مشوش شد و کتاب «الشکوک» را به رشته تالیف در آورد. سرانجام، متهم به زندقه گشت و به همین جرم در بغداد کشته شد. این مقاله بر آن است تا ضمن بررسی زندگی فکری و ادبی صالح، بررسی کند که بی‌شک، وی تحت تأثیر فرهنگهای بیگانه بوده است، ولی نه به آن اندازه‌ای که بتوان وی را زندقه (کافر و ملحد) لقب داد. صالح، شاعری حکیم و متکلم بود و همه اشعارش مشتمل بر مثل و اندرز و آداب است و در جمله اشعارش، بیتی که بر کفر و زندقه دلالت کند، یافت نمی‌شود.

واژه‌های کلیدی: صالح بن عبدالقدوس، زندقه، نور و ظلمت، مهدی

عباسی، ثنویت.

## مقدمه:

در عصر عباسی اول فراوان با اصطلاح «زندیق»<sup>۱</sup> مواجه می‌شویم که افراد زیادی به حق یا ناحق به آن، متهم می‌شدند. البته معنای آن در نزد عوام غیر از معنایی است که خواص و علما از آن برداشت می‌کردند؛ عامه مردم به کسی زندیق می‌گفتند که بی‌شرم بود و به باده خواری می‌پرداخت، بی‌آنکه سخنی از دین گفته باشد. اما خواص کسی را زندیق می‌نامیدند که در ظاهر به اسلام روی می‌آورد و در باطن به دین قدیمی فارسها و مخصوصاً «مانی»<sup>۲</sup> باقی می‌ماند.

شایان ذکر است که گروهی از خواص، مسأله را عمیق‌تر از آن می‌دانستند و معتقد بودند که چون این دسته (زندیقها) نمی‌توانند عقیده اسلامی را به فساد بکشند، می‌خواهند از طریق اسلام و تظاهر به آن، وارد عمل شوند، تا هم از جانب مسلمانان در امان باشند و هم سخنان خود را در دل‌های آنان نفوذ دهند و عقاید خود را از راههای گوناگونی چون علم، دین، ادبیات، وضع امثال و غیره تعلیم دهند، مثل «ابن ابی العوجاء» که اقرار کرده چهار هزار حدیث از زبان پیامبر وضع نموده است، یا «حماد راویه» که از طریق شعر و ادبیات وارد عمل شده و یا «صالح بن عبدالقدوس» که معانی زندقه را در اشعار، جاری می‌ساخت. این گونه افراد در نزد علما، زندیق علمی به شمار می‌رفتند (ابن، ۱۵۱/۱-۱۴۸).

جنبش‌های زنداقه در اواخر عصر اموی و اوایل عصر عباسی از لحاظ ظاهری، هدفی جز منزلت‌ساختن پایه‌های اسلام نداشت و از لحاظ باطنی دعوت به آزادی و آزاداندیشی را دنبال می‌کرد که خلفای عباسی به مقابله جدی با آنها پرداختند (داود، ۸۸).

حقیقت این است که اتهام به زندقه در این عصر (عباسی اول) حدی نداشت، چه بسا بعضی با زندیق نامیدن طرف مقابل، آن را به عنوان وسیله‌ای جهت انتقام به کار می‌گرفتند. بدین ترتیب بود که اتهام به زندقه در این عصر، قربانیان زیادی را گرفت (ابن، ۱۵۶/۱).

## زندگانی صالح؛

در کتابهای تاریخی از زمان و مکان تولد «صالح بن عبدالقدوس»<sup>۳</sup> بن عبدالله بن

عبدالقدوس سخنی ثبت نشده است و اطلاعی راجع به اوایل زندگانی وی در دست نیست و حتی در اصل و نژاد وی اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند: عرب و از قبیله «آزد» است (فروخ، ۱۹۱/۲ و نیز بروکلیمان، تاریخ الادب العربی، ۳۳۷/۲ و نیز زرکلی، ۲۷۷/۳)، اما به ترجیح شوقی ضیف، صالح، ایرانی تبار و ارتباطش با «آزدیان» به وسیله ولاء بوده است (ضیف، ۳۹۳).

قابل ذکر است که سزگین فؤاد، او را از موالی بنی جذام ذکر کرده است (۶۱۶/۲) و بغدادی، وی را مولای یکی از شاعران به شمار آورده (۳۰۳/۹) و ابن خلکان، صالح را بصری و مولای «آزد» معرفی کرده است (۴۹۲/۲). بغدادی، ابن خلکان، عسقلانی، زرکلی و سزگین فؤاد، کنیه صالح را «ابوالفضل» ضبط کرده‌اند.

صالح در آغاز جوانیش به مجالس واعظان و متکلمان رفت و آمد داشت؛ متکلمانی که در مورد اصحاب ملل و انساب گوناگون به مناقشه می‌پرداختند، به همین جهت، دیری نپایید که از لحاظ عقلی، دچار آشفتگی گردید (و به گفته شوقی ضیف به مذهب مانوی که مذهب اجدادش بوده، گردن نهاد) و معتقد شد که جهان از دو اصل نور و ظلمت نشأت گرفته است. وی در دوره بنی امیه به مجالس «واصل بن عطاء» که پیشوای معتزله<sup>۴</sup> بود، رفت و آمد می‌کرد و در مباحثات دینی و کلامی شرکت می‌جست، ولی عقیده خود را آشکار نمی‌کرد، زیرا در این صورت، واصل، دستور کشته شدن وی را صادر می‌کرد، چنانکه در مورد بشار چنین کرد (ضیف، ۳۹۴).

صالح در مسجد بصره، مردم را پند می‌داد و برای آنها قصه می‌گفت (حمیری، ۶/۱۲)، اما بعد از وفات واصل، آشکارا و پنهان، عقیده خود را اعلام می‌کرد و مانویت خود را بروز می‌داد و کتابی درباره عقیده‌اش تألیف کرد و جرأت یافت در مورد عقیده‌اش بامعتزله و مخصوصاً «ابوهذیل علاف»<sup>۵</sup> به مباحثه پردازد (ضیف، ۳۹۴).

### اقوال مختلف پیرامون کشته شدن صالح:

۱- وی یکی از شش تن (اصحاب الکلام) معروف در بصره شمرده می‌شد. به زندیق، شهرت یافت و (به سبب اینکه مهدی عباسی در سال ۱۶۶ ه.ق. با زنادقه به شدت برخورد

می‌کرد) بصره را ترک گفته (فواد، ۶۱۶/۲) و به دمشق فرار کرد و بعد از خبردار شدن مهدی از زندیق بودن وی (زبدان، ۱۰۰/۲) «قریش ختلی» را دستور داد که در دمشق به دکان عطّار یا پنبه‌زنی برود و پیرمرد خضاب کرده‌ای به اسم «صالح بن عبدالقدوس» را به پیش او بیاورد. وقتی که صالح به پیش مهدی آورده می‌شود، مهدی از وی می‌پرسد: تو صالح هستی؟ پاسخ مثبت می‌دهد. سپس می‌پرسد: آیا زندیق هستی؟ جواب می‌دهد: نه، مردی شاعرم که سخن عاشقانه می‌گویم. ای امیرالمؤمنین! توبه می‌کنم، مرا نکش. سپس مهدی از اومی خواهد قصیدهٔ سینه‌اش را بخواند، بعد از خواندن، به قریش می‌گوید که او را به زندان (زیر زمین) ببر، ولی هنوز بیرون نرفته بودند که وی را باز می‌گرداند و می‌گوید: «آیا تو نگفته‌ای»:

«وَالشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ اخْلَاقَهُ      حَتَّى يُوَارِيَ فِي ثَرَى رَمِيهِ  
إِذَا ارْعَوَى عَادَ إِلَى جَهْلِهِ      كَذَى الضَّنَى عَادَ إِلَى نُكْبِهِ»

«پیرمرد، اخلاقش را ترک نمی‌کند مگر اینکه در خاک نرم زمین دفن شود/ هرگاه از نادانی باز ایستد، به سوی آن برمی‌گردد، همانند بیماری که به سوی انسان ضعیف برمی‌گردد»

وقتی صالح پاسخ می‌دهد: آری، امیرالمؤمنین! من گفتم. خطاب به صالح می‌گوید که تو اخلاق خود را ترک نمی‌کنی تا زمانی که بمیری، پس مهدی با یک ضربت او را به دو نیم می‌کند (ابن عساکر، ۳۷۵/۶-۳۷۴).

شایان ذکر است که بیشتر منابع، کشته شدن صالح را با اندک تفاوتی این چنین عنوان کرده‌اند.

۲- سخن دیگر اینکه صالح پس از متهم شدن به زندقه و حضور یافتن در برابر مهدی، به سخن گفتن با او می‌پردازد، ولی چون مهدی از ادب، علم، حسن بیان و حکمت‌های او خوشش می‌آید او را رها می‌کند، ولی دوباره او را برمی‌گرداند و می‌گوید «مگر تو نگفته‌ای»: «وَالشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ اخْلَاقَهُ...» صالح پاسخ می‌دهد: آری، ای امیرالمؤمنین! مهدی خطاب به وی می‌گوید: پس تو اخلاقت را ترک نمی‌کنی و ما مثل آنچه بر خودت حکم کرده‌ای، حکم می‌کنیم. پس دستور کشته شدن وی را صادر می‌کند و از پل به دار آویخته می‌شود (بنگادی،

۳- قول دیگر اینکه به مهدی خبر دادند صالح، ابیاتی در نکوهش پیامبر (ص) سروده است به علت اینکه پیامبر (ص) با زینب - دختر جحش اسدی - (بعد از اینکه زیدبن حارثه او را طلاق داد) - ازدواج کرده است. مهدی - (و به ترجیح ابن معتمر، رشید) - وی را طلب می‌کند و می‌پرسد: ابیات (زیر) را تو سروده‌ای؟ جواب می‌دهد: «نه! به خدا قسم، من در یک چشم به هم زدن، شرک نوزیده‌ام، از خدا بترس و خون مرا به شبهه نریز که رسول خدا فرموده است: «حدود را به شبهه، جاری مسازید» و شروع به قرآن خواندن کرد تا اینکه مهدی دلش به رحم آمد و دستور داد او را رها کنند، ولی به محض بیرون شدن از وی خواست تا قصیده «سینه» را بخواند و چون خواند و به بیت «والشیخ لا یترک اخلاقه...» رسید، دستور گشته شدن وی را صادر کرد (ابن خلکان، ۴۹۲/۲)

آن ابیات، عبارتند از:

فَجَرَّتْ عَیْنَاهُ مِنْ دُرِّهِ	«غَصَبَ الْمِسْکِیْنَ زَوْجَتَهُ
لَا وَلَا الْمِعْشَارِ مِنْ وَطْرِهِ	مَا قَضَى الْمِسْکِیْنَ مِنْ وَطْرِهِ
أَنْ یَكُونَ الْجَوْرُ مِنْ قَدَرِهِ»	عُدْتُ بِاللَّهِ اللَّطِیْفِ یَتَا

(ابن معتمر، ۹۰)

«زنِ مرد مسکین را به زور گرفت و اشک از چشمانش (مرد مسکین) جاری شد / مرد مسکین به حاجت و نیاز خود نرسید. نه، حتی یک جزء از ده جزء خواسته‌هایش برآورده نشد / به خداوند لطیف پناه می‌برم؛ دور است اینکه ستم از قضا و قدر او باشد.

۴- سخن دیگر، اینکه وقتی مهدی خواست صالح را به خاطر زندیق بودن بکشد، کتابی به سوی او انداخت و گفت: بخوان. صالح پرسید: چه کتابی است؟ جواب داد: کتاب زندقه. گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر من آنرا بخوانم، تو چیزی از آن متوجه می‌شوی؟ پاسخ داد: نه. پس گفت: آیا مرا به چیزی که نمی‌دانی، می‌کشی؟ سپس اقرار کرد که زندیق نیست. همچنین «میرده» ذکر کرده است که بعضی از راویان گفته‌اند: «زمانی که صالح، متهم به زندقه شد، مهدی به او گفت که مگر تو نگفته‌ای:»

«رُبَّ بَیْرٍ كَـتَمَّتْهُ فَكَأَنِّي أَخْسَرْتُ أَوْ تَنَى لِسَانِي حَبْلٌ  
وَلَوْ أَنِّي أَبَدَيْتُ لِلنَّاسِ عِلْمِي لَمْ يَكُنْ لِي فِي غَيْرِ حَبِيْبِي أَكْلٌ»

«چه بسا رازی که در دلم مخفی داشتم، گویا که انسان گنگی هستم یا دیوانگی و فساد  
زبانم را برگردانده است / اگر من علمم را بر مردم، اظهار می‌کردم چاره‌ای جز زندان  
نداشتم»

صالح گفت: [از گفته خود] توبه می‌کنم و از آن، روی برمی‌گردانم. ولی مهدی به بیت  
«والشیخ لا یترک اخلاقه... تمسک جست و او را کشت (علم الهدی، ۱۰۰/۱) قابل توجه اینکه  
درخواست خواندن کتاب، توسط صالح، اندکی تناقض دارد با این مطلب که صالح، پیرمردی  
سالخورده بود و در اواخر عمرش بینایی خود را از دست داده (فروخ، ۹۱/۲ و نیز صندی، ۱۷۲) و  
حتی خود نیز به آن اشاره کرده است (ضیف، ۳۹۵):

«عَلَى الدُّنْيَا السَّلَامُ مَا لِشَيْخٍ ضَرِيرِ الْعَيْنِ فِي الدُّنْيَا نَصِيْبٌ»

«خداحافظ، دنیا! پیرمردی که چشمانش نابینا شده، چه نصیبی می‌تواند از دنیا داشته  
باشد.»

۵- آخرین مطلب اینکه وقتی مهدی در سال ۱۶۶ هجری قمری در تعقیب زنداقه،  
سختگیری می‌کرد و حتی دیوانی برای محاکمه آنان به وجود آورده بود، صالح به دمشق فرار  
کرد، ولی پس از دستگیری، در بغداد زندانی شد تا روز محاکمه‌اش فرا برسد (مان)، وی در  
شعرش با مطلع زیر احساسات و درد خود را به تصویر کشیده است (عطراف، ۵۲):

«خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَ نَحْنُ مِنْ أَهْلِهَا قَلَسْنَا مِنَ الْإِحْيَاءِ فِيهَا وَلَا الْمَوْتَى  
إِذَا دَخَلَ السَّجَّانُ يَوْمًا لِحَاجَةٍ عَجِبْنَا وَ قُلْنَا جَاءَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا»

«از دنیا رانده شدیم در حالی که ما هم از اهل دنیا بودیم - زندانی شدیم، [الان] نه از  
زندگان به شمار می‌رویم و نه از مردگان / اگر روزی، زندانبان برای کاری به زندان سر بزند،  
تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: این مرد از دنیا آمده است»

از صالح و شعرش چیزی که دلالت بر جریان زندگیش بکند، بیشتر از آنچه گفتیم، باقی  
نمانده است.

### مذهب صالح؛

بروکلمان در «تاریخ الشعوب الاسلامیه» می نویسد: «در زمان مهدی، صالح نیز به سرنوشت «ابن مقفع» دچار شد؛ صالح، کسی بود که در بصره، مردم را آشکارا به ثنویت فارس ها دعوت می کرد و بعد به دمشق فرار کرد و پس از دستگیری، در سال ۷۸۳ م. به اتهام زندقه به دار آویخته شد»، وی بعد از این مطلب، متذکر شده که زندیق نامیدن طرف مقابل در آن دوره، شایع بود (بروکلمان، ۱۶). عمر فروخ نیز مذهب صالح را مثل بروکلمان بیان نموده است. (فروخ، ۹۱/۲)

ابن عساکر و کتبی، صالح را زندیق نامیده اند و بیان کرده اند که اصحابش در بحث و مجادله، وی را پیش قدم می کردند تا از دینشان دفاع کند (ابن عساکر، ۳۷۳/۶ و نیز کتبی، ۱۱۶/۲). ذهبی و عسقلانی، صالح را صاحب فلسفه و زندقه دانسته اند (ذهبی، ۲۹۷/۲ و نیز عسقلانی، ۶۹۹/۳).

یحیی شامی، بیان کرده که صالح در عصر عباسی اول مشهور به زندیق و مجنون شده بود و مهدی در سال ۷۷۷ م. (۱۵۹ ه.ق.) وی را به دار آویخت. (شامی، ۲۰۲/۲)

شریف مرتضی گفته که صالح، تظاهر به مذهب ثنوی داشته است و گفته شده که با ابوهدیل بحث و گفتگو می کرد. وی از صالح سؤال می کند که بر چه چیزی اعتقاد داری؟ در جواب می گوید: از خدا طلب خیر می کنم و می گویم «ائین». وی روایت دیگری ذکر کرده که ابوهدیل با صالح در مورد مسأله درآمیختن نور و ظلمت مناظره می کرده و توانسته صالح را در آن با دلیل و برهان، ساکت کند تا جایی که صالح، خطاب به وی گفته است:

«أَبَا هُدَيْلٍ هَذَاكَ اللَّهُ يَا رَجُلُ! قَأَنْتَ حَقًّا لَعْمَرَى مُعْضِلٌ جَدِلُ»

«ای ابوهدیل! خداوند ترا هدایت کند، سوگند به جانم که مرد بسیار قوی و سختگیری

هستی.»

شریف مرتضی روایت کرده است که صالح نمازش را به طور کامل و به نحو احسن به جا می آورد و وقتی از او پرسیدند: این چه نمازی است در حالی که مذهب و روش تو چیز دیگری است؟ پاسخ داد که سنت کشور، عادت تن و سلامت خانواده در آن است (علم الهدی،

شوقی ضیف، صالح را از زندافه بزرگ شمرده و گفته که استفاده وی از آیات قرآنی، حدیث و یا سخن واعظان مسلمان، او را از زندیق بودن خارج نمی‌کند، چنان که ابوالعاهیه هم مثل صالح بود - [یعنی از آیات و احادیث استفاده می‌کرد] - این در حالی است که ابن معتز هیچ تردیدی در زندیق بودن وی (ابوالعاهیه) نداشت؛ دعوت صالح به پرهیزگاری، دعوتی است که در مانویّت هم به آن توصیه شده است (ضیف، ۳۹۷).

ابن معتز می‌نویسد: «صالح، مردم را به پرهیزگاری در دنیا و ترغیب به بهشت و اطاعت از خدا دعوت می‌نمود و به مکارم اخلاقی تشویق می‌کرد، چگونه ممکن است یک زندیق، چنین سخنانی بگوید و یا اینکه گوینده این سخنان، زندیق باشد (ابن معتز، ۹۲-۹۱).

عاکوب نوشته است: «صالح از کسانی است که با اتهام زندقه روپرو شد، این نشان می‌دهد که او در اعتقاد به «ثنویّت» با بشار، هم‌کیش است. از آنجا که اعتقاد او به این آیین از حد اعتقاد شخصی و پنهانی فراتر رفته و به دعوت علنی انجامیده است، دانسته می‌شود که این عقیده در زوایای قلبش جا داشته و او را به شدت، تحت تأثیر قرار داده است، پس طبیعی است رنجهایی که همیشه به پیروان کیش‌های گروهی رسیده، به صالح نیز رسیده باشد. وی تنها اعتقادش را از ایرانیان نگرفته، بلکه به نظر می‌رسد درباره افکار اندیشمندان ایرانی، مطالعه کرده و مطالب بسیاری را از آنان اقتباس کرده است» (عاکوب، ۲۹۱-۲۹۰).

در خور ذکر است که بنابر بقیّه منابع استفاده شده، صالح را متهم به زندقه دانسته‌اند که به دست مهدی و به قول ابن معتز به دست رشید کشته شده است.

### شخصیت ادبی صالح؛

صالح، شاعر، ادیب، سخنور، اندرگو، قصه‌گو، حکیم، متکلم و دانشمند بود و در حکمت و فلسفه دست داشت و مثل تمام فلاسفه به گوشه‌گیری راغب بود (زرکنی، ۳/۲۷۷ و نیز حموی، ۶/۱۱۲ و نیز ابن درید، ۵۱۱ و نیز ابن عساکر، ۶/۳۷۶ و نیز کنی، ۲/۱۱۶ و نیز فزاد، ۲/۶۱۶ و نیز فروخ، ۲/۹۱ و نیز زیدان، ۲/۱۰۱) و خودش نیز در اشعارش به عزلت خود اشاره نموده است (رفاعی، ۴۰۴).



«أَنْسَتْ بِوَحْدَتِي وَ لَزِمْتُ بَيْتِي      فَسَمَّ الْعِزُّ لِي وَ نَمَّا الشُّرُورُ  
وَ أَدْبَنِي الزَّمَانُ فَلَيْتَ أَنْي      هَجَرْتُ فَلَا أَرَا وَ لَا أُرُورُ»

«به تنهایی خو گرفتم و عزلت اختیار کردم و عزت برای من به اوج رسید و شادی، آغاز گشت / زمانه مرا ادب کرد، کاش به جایی می رفتم که نه کسی به دیدار من می آمد و نه من کسی را می دیدم»

البته به قول عاکوب می توان چنین بیان کرد که صالح از پند و ادب ایران تأثیر پذیرفته و به پیروی از این پند فارسی که می گوید: «همنشینی با شاهان، غرور آور است و خطرسان»، عزلت اختیار کرده است (عاکوب، ۲۹۲). همچنین در «الادب الکبیر» نیز در زبان مصاحبت با سلاطین چنین آمده است: «تو از کبر پادشاهان در امان نیستی اگر به آنها چیزی بیاموزی و از عقوبت آنان در امان نیستی اگر چیزی را از آنان پنهان کنی و از غضب آنها در امان نیستی اگر راستگو باشی» (ابن مفتح، ۵۰).

### آثار صالح و ویژگی های شعری وی

به گفته خود صالح، وی کتابی تحت عنوان «الشکوک» تألیف کرده است که هر کس آن را بخواند، در هر موجودی به شک می افتد، چنان که آن را موجود نمی داند و چیزهایی که وجود ندارد، آن را موجود می پندارد (عطوان، ۵۰-۴۹). چه بسا صالح در تألیف این کتاب، تحت تأثیر تفکر و فلسفه یونانی قرار گرفته است (داوود، ۲۹۱). علاوه بر کتاب مذکور این ندیم مجموعه اشعار باقی مانده از صالح را در پنجاه برگ ذکر کرده (ابن ندیم، ۱۰۹) که تمامی آنها از امثال و حکم، تشکیل شده و به گفته ابن درید، شامل هزار مثل عربی و هزار مثل عجمی می باشد (نژاد، ۶۱۷/۲).

این گفته از جهتی می تواند درست به نظر برسد، چون طبیعی است کسی که اعتقاد ایرانیان را دارد و به کیش آنها مؤمن است، با آداب و فرهنگ آنها آشنا باشد؛ زیرا پندهای صالح از روح عقیده ثنویت الهام گرفته و به دیدگاههای دور و نزدیک این کیش، مسلط است (عاکوب، ۲۹۱).

جاحظ، شعرهای صالح را ستوده ولی از انباشته شدن همه حکمتها در یک جا انتقاد کرده و گفته است که اگر شعرهای وی جداگانه در لابه لای اشعار فراوان دیگر پراکنده بود به مراتب به ارزش آنها افزوده می شد و شعر وی به عنوان سخنان نغز در همه آفاق، گسترش می یافت، ولی اگر همه قصیده در حکمت و مثل باشد، به صورت کلمات قصار در نمی آید (فروخ، ۹۱/۲). خود صالح هم در بین اشعارش اشاره کرده که همه قصایدش در مثل و حکمت، جریان یافته است:

«خُذْهَا إِلَيْكَ قَصِيدَةً مَنْظُومَةً      جَاءَتْ كَنْظَمِ الدَّرِّ بَلْ هِيَ أَعْجَبُ  
حِكْمٌ وَ آدَابٌ وَ جُلٌّ مَوَاعِظٍ      أمثالها لذوی البصائر تُكْتَبُ»

«پذیرا باش قصیده نغزی چون مروارید به رشته کشیده بلکه بهتر از آن را / قصیده ای که سراسر، حکمت، آداب و پند است و چنین قصایدی برای انسانهای با بصیرت نوشته می شود»

از مشهورترین اشعار وی، قصیده «بائیه»<sup>۶</sup> یا «زینبیه» است که بالغ بر ۵۰ بیت می باشد و با مطلع زیر شروع می شود (شیخ، ۸۹/۴):

«صَرَمَتْ حِبَالَكَ بَعْدَ وَضَلِكِ زَيْنَبُ      وَ الدَّهْرُ فِيهِ تَصَرُّمٌ وَ تَقَلُّبُ  
وَ كَذَاكَ وَ ضَلُّ الغَانِيَاتِ قَائِنُهُ      آلٌ بِبَلَقَعَةٍ وَ بَرْقٌ خُلَّبُ»

«زینب، رشته های محبت تو را پس از وصال از هم بگسست، آری شیوه روزگار، گسستن و دگرگونی است / چنین است وصل زیبارویان، سرایی در بیابان یا آذرخشی بی باران»

مراد از «زینب»، دنیا و مراد از «الغانیات»، لذتهای آن می باشد. صالح، قصیده را با غزل آغاز نموده و در ضمن آن به پرهیزگاری، اطاعت از خداوند و روز قیامت دعوت کرده و ثبت اعمال، توسط ملکه ها را یادآور شده و هر جا که سخن، اقتضا می کرده، از آیات قرآنی و سخن بزرگان استفاده نموده است<sup>۷</sup> که در تأیید این گفتار می توان به موارد زیر اشاره نمود:

«فَعَلَيْكَ تَقْوَى اللَّهِ قَالَزَمَهَا تَفَرُّ      إِنَّ التَّقِيَّ هُوَ الْهَيْبِيُّ الْأَهْيَبُ»

«پیوسته، تقوای الهی را پیشه کن تا رستگار شوی؛ زیرا انسان پرهیزگار، خوش روی و

پرهیبت است»

«وَأَعْمَلُ بِطَاعَتِهِ تَنْتَلِ مِنْهُ الرِّضَا  
إِنَّ الْمُطِيعَ لِرَبِّهِ لَمُقَرَّبٌ»  
«خداوند را اطاعت کن تا به خشنودی اش برسی؛ زیرا که مطیع خدا در نزد او ارجمند است»

«وَإِخْشَاءَ مُنَاقَشَةِ الْحِسَابِ فَإِنَّهُ  
لَا بَدْءَ يُحْصَى مَا جَنِّتَ وَ يُكْتَبُ»  
«از روز رستاخیز بترس که ناگزیر آنچه انجام داده‌ای به شمار آید و نوشته شود.»  
«لَمْ يَنْسَهُ الْمَلَكُانِ حِينَ نَسِيْتَهُ  
بَلْ أَثْبَتَاهُ وَأَنْتَ لَاؤُ تَلْعَبُ»  
«اگر تو از یاد برده‌ای، فرشتگان از یاد نبرند، بلکه آنها همه را ثبت کرده‌اند در حالیکه تو غافل بودی»

«فَادْعُ لِرَبِّكَ أَنَّهُ أَدْنَى لِمَنْ  
يَدْعُوهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ أَقْرَبُ»  
«به سوی خدایت دعا کن که او از رگ گردن به انسان نزدیکتر است» (افنیاس از آیه قرآنی صالح در قصیده مذکور از شعرهای فارسی نیز متأثر شده است:<sup>۸</sup>  
«إِنَّ الْغَنِيَّ مِنَ الرِّجَالِ مُكْرَمٌ  
وَيُشْرَفُ بِالترْحِيبِ عِنْدَ قُدُومِهِ  
وَ الْفَقْرُ شَيْنٌ لِّلرِّجَالِ فَإِنَّهُ  
وَتَرَاهُ يُرْجَى مَا لَدَيْهِ وَ يُرْهَبُ  
وَ يُقَامُ عِنْدَ سَلَامِهِ وَ يُقَرَّبُ  
حَقًّا يَهْوُونَ بِهِ الشَّرِيفُ الْإِنْسَابُ»  
«ثروتمندان، گرامی داشته می‌شوند و می‌بینی که دیگران از او می‌ترسند و به دارایی او امید می‌بندند / چون وارد شود، چهره‌های مردم با خوشامدگویی به او شکفته می‌شود و برای سلام کردنش به پا می‌خیزند و به او تقرب می‌جویند / فقر برای مردان، ننگ است، به راستی که انسان فقیر شرافتمند و صاحب نسب، مورد اهانت واقع می‌شود»  
در این باره در «الادب الصغیر» آمده است: «ای فرزندانم! بدان که نصیحت کنندگان نیز به فقیر تهمت می‌زنند و نسبت به او سوء ظن پیدا می‌کنند؛ پرده بر گناهانش نمی‌کشند (نمی‌بخشند)، زیرا که فقر محل تهمت و بدگمانی است، مردم نیز شجاعت او را حماقت می‌نامند، بخشش او را اسراف و بردباریش را ضعف می‌دانند؛ متانت و ثباتش را کودنی می‌شمارند [و] فصاحتش را هذیان [و نیز] کم‌گویی و سکوتش را برگنگ و لال بودن تعبیر می‌کنند» (ابن مفع، ۹۰).

صالح، سختی را لازمه زندگی دانسته و تسکین آن را صبر و دعا به سوی خداوند بیان کرده است:

«وَ إِذَا بُلِيتَ بِسُكْبَةٍ فَاصْبِرْ لَهَا  
 وَ إِذَا أَصَابَكَ فِي زَمَانِكَ شِدَّةٌ  
 مَن ذَا رَأَيْتَ مُسْلِمًا لَا يُنْكَبُ  
 أَوْ نَالَكَ الْخَطْبُ الْكَرِيهَ الْأَصْعَبُ  
 فَادْعُ لِرَبِّكَ إِنَّهُ أَدْنَىٰ لِمَن  
 يَدْعُوهُ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ وَ اقْرَبُ»

«چون به مصیبتی گرفتار شدی، شکویا باش؛ چه کسی را دیده‌ای که گرفتار نشود/ هرگاه از روزگاره، سختی بینی یا مصیبتی ناخوش و سخت به تو رسد/ خدای خویش را بخوان، چرا که خداوند از هر کسی که می‌خوانی، به انسان، نزدیکتر است.»

از امثال وی در این قصیده می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«فَأَقْتَعِ فَنِي بَعْضِ الْقِنَاعَةِ رَاحَةً  
 وَ لَقَدْ كُوسِي ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ أَشْعَبُ»  
 «فناعت، توانگر کند مرد را؛ توانگری به فناعت است نه به بضاعت؛ تا صدف، فافع نشد

پر در نشد.»

«لَا تَحْرِصَنَّ فَالْحِرْصُ لَيْسَ بِزَائِدٍ  
 فِي الرِّزْقِ بَلْ يُشْقِي الْحَرِيصَ وَ يُتْعَبُ»  
 معادل فارسی: «طمع آرد به مردان، رنگ زردی.»

«وَزَيْنَ الْكَلَامِ إِذَا نَطَقْتَ وَ لَا تَكُنْ  
 تَرْتَاةً فِي كُلِّ نَادٍ تَخْطُبُ»  
 معادل فارسی: «بسیار گفتن، عمر ضایع کردن است.»

«وَدَعِ الْكُذُوبَ فَلَا يَكُنْ لَكَ صَاحِبًا  
 إِنَّ الْكُذُوبَ يَشِينُ حُرًّا يَصْحَبُ»  
 معادل فارسی: «بگو با کیستی تا بگویم چیستی؟»

در جای دیگر سروده است (حمز، ۱۰/۱۲):

«إِذَا قُلْتَ قَبْدًا أَنْ قَوْلَكَ عُرْضَةً  
 وَإِنَّ امْرَأَةً لَمْ يَخْشَ قَبْلَ كَلَامِهِ الْـ  
 لِإِبَادِرَةٍ أَوْ حُجَّةٍ لِمَخَاصِمِ  
 جَوَابَ قَيْتِهِ نَفْسَهُ غَيْرَ حَازِمِ»

«هرگاه می‌خواهی سخنی بگویی آن را بسنج، چون حجتی برای دشمنانت می‌شود/ همانا کسی که قبل از سخن گفتنش از جواب نترسد، نفسش را بی احتیاط رها کرده است.»

در این ابیات، صالح از سخن «ابن مقفع» متأثر شده است: «اگر پرسنده‌ای، فردی خاص

را مورد پرسش قرار ندهد و سؤال را متوجه جماعت حاضران کند، تو به پاسخ، مبادرت مکن و در جواب دادن بر همنشینان، پیشی مگیر، زیرا هر چند در سکوت، رنج و خفتی هست، اما اگر در سخن گفتن بر دیگران سبقت جستی، دشمن سخنت شوند و آن را آماج عیب و طعن قرار دهند (ابن مفتح، الادب الکبیر، ۴۰).

از زیباترین شعرهای صالح، قصیده‌ای است با مطلع:

«تَأْوَبَنِي هَمٌّ قَسِيَتْ أَخْطَابِيهِ      وَبِتُّ أَرَاعِي النَّجْمَ ثُمَّ أَرَأَيْتَهُ»

«غصه، شبانگاه به سراغم آمد و من پیوسته تا صبح با او به گفتگو نشستم و ستاره‌ها را کمین کرده و تحت نظر می‌گرفتم»

وی در این قصیده، ضمن شکایت از روزگار و تعجب از عجایب آن که انسان نادان را صبور و نیرومند، جلوه می‌دهد و انسان پاک را به خاطر عفتش ناتوان می‌نماید، در آخر، همه چیز را به اراده‌ی خداوندی وابسته می‌داند و راه رسیدن به کمالات را به موهبت الهی (عقل) نسبت می‌دهد؛

«و لَكِنَّهُ قَبِيضُ الْإِلَهِ وَبَسْطُهُ      فَلَا ذَا يُجَارِيهِ وَلَا ذَا يُغَالِيهِ  
أَذَا كَمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ      فَقَدَّ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَ مَنَاقِبُهُ»

«نیازمندی و بی‌نیازی انسان) وابسته به اراده‌ی الهی می‌باشد و (چاره‌اندیشی) نه با آن (اراده‌ی خدا) همراهی می‌کند و نه بر آن غلبه می‌کند / هرگاه خداوند، عقل کامل به انسان عطا کند، محققاً اخلاق و صفات نیکویش کامل می‌شود»

بیت اول صالح، اشاره به آیات قرآنی دارد که خداوند بارها می‌فرماید: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ» (رعد/ ۲۶) و بیت دوم صالح، یادآور سخن پیامبر است که می‌فرماید: «مَا اكْتَسَبَ ابْنُ آدَمَ أَفْضَلَ مِنْ عَقْلِهِ يَهْدِيهِ هُدَىٰ أَوْ يُرُدُّهُ عَنِ الرَّدَىٰ».

صالح قصیده حکمی - اخلاقی زیبایی نیز با مطلع زیر سروده است (رفاعی، ۴۰۴/۲):

«الْمَرْءُ يَجْمَعُ وَالزَّمَانُ يُفَرِّقُ      وَ يَظَلُّ يَرِيقُ وَالْحَطُوبُ تَمْرُقُ»

«انسان ذخیره می‌کند ولی زمان آن را پراکنده می‌سازد، انسان، پیوسته اصلاح می‌کند ولی

مصیبت‌ها پاره می‌کنند»

این قصیده که در حدود بیست بیت در منابع مختلف به ثبت رسیده، آکنده از حکمت و مثل می باشد و به گفته عاکوب از اندرزهای فارسی تأثیر پذیرفته است که برای نمونه می توان به دو مورد زیر اشاره نمود:

«وَأَنْتَ يُعَادَى عَاقِلًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ صَدِيقٌ أحمق»؛

«دشمن دانا که غم جان بود/ بهتر از آن دوست که نادان بود» (نظامی)

«وَإِذَا امْرُؤٌ لَسَعْتَهُ أَفْعَى مَرَّةً تَرَكَتَهُ حِينَ يُجِزُّ حَبْلٌ يَفْرَقُ»؛

«آدم مارگزیده از ریمان سیاه و سفید می ترسد»

شاعر در این قصیده به مساله رزق اشاره کرده و بیان نموده که روزی هر کس از پیش

تعیین شده، نه اینکه به میزان عقل آنها باشد:

«مَا النَّاسُ إِلَّا عَمِلَانٌ، فَعَامِلٌ قَدْ مَاتَ مِنْ عَطَشٍ وَ آخَرٌ يُغْرَقُ

وَالنَّاسُ فِي طَلَبِ الْمَعَاشِ وَإِنَّمَا بِالْجَدِّ يُرَزَقُ مِنْهُمْ مَنْ يُرَزَقُ

لَوْ يُرَزَقُونَ النَّاسُ حَسَبَ عَقُولِهِمْ أَلْفَيْتَ أَكْثَرَ مَنْ تَرَى يُتَصَدَّقُ

لَكِنَّهُ فَضْلُ الْمَلِكِ عَلَيْهِمْ هَذَا عَلَيْهِ مَوْسَعٌ وَ مُضَيِّقٌ»؛

«انسان جز دو گروه نیست؛ گروهی به خاطر تشنگی می میرند و گروهی غرق می شوند/

مردم در طلب روزی هستند، ولی هر کس به اندازه قسمت خود از آن بهره مند می شود، نه به

اندازه زحمت خود/ اگر مردم را بر حسب عقلشان روزی دهند، بیشتر کسانی که در آسایش

زندگی می کنند، با صدقه روزگار می گذرانند/ ولی این فضل خداوندی بر آنهاست، خداوند

گاهی روزی می دهد و گاهی تنگ می گیرد.»

از زیباترین سخنان وی قطعه ای است با مطلع زیر (نوبی، ۷۹/۳):

«مَا تُبْلَغُ الْأَعْدَاءُ مِنْ جَاهِلٍ مَا يَبْلَغُ الْجَاهِلُ مِنْ نَفْسِهِ»؛

«آنچه (خسرانی) که به نادان از خود می رسد، از دشمنان به او نمی رسد»

این قطعه که به «سبیه» معروف است، در حدود هفت بیت در بیشتر منابع ثبت شده و

ظاهراً باید قصیده بسیار مشهوری باشد که شهرتش حتی به گوش مهدی هم رسیده و آن را

می شناخته و به خاطر یک بیت آن که با «والشیخ لا یتربک اخلاقه...» شروع می شود، صالح را

کشته است.

از بیتهای مشهور این قطعه می توان به بیت زیر اشاره کرد:

«وَالْحَمَقُ دَاءٌ مَا لَهُ حِيلَةٌ      تُرْجَى كِبَعِدِ النَّجْمِ مِنْ لَيْسِهِ»

«همچنان که دسترسی به ستاره غیرممکن است، حماقت نیز دردی است که درمان

ندارد.»

صاحب کتاب «الشوارد» سه بیت این قصیده را جزء ابیات نادر دانسته است (نک: ابن

خمیس، ۲۸۰-۲۷۹).

از دیگر شعرهای وی در مورد شرف نفس، تسلی و آرامش و حکمتهای دنیوی و تهذیب

اخلاق و حقایق امور می توان به ترتیب به ابیات زیر اشاره نمود (رازی، ۱۳۵ و ۱۲۹ و ۱۱۰ و ۸۳):

«لَا يَمَلُّ الْأَمْرُ صَدْرِي قَبْلَ مَوْقِعِهِ      وَلَا أَضِيقُ بِهِ ذَرْعًا إِذَا وَقَعَا»

«حادثه ای پیش از وقوع، سینه مرا [از غم] آکنده نمی کند و چون (مصیبت) اتفاق افتد از

آن دلتنگ نمی شوم.»

«كُلُّ آتٍ لَا شَكَّ آتٍ وَذُو الْجَهْلِ      مَغْنَى وَالْحُزْنُ وَالْغَمُّ فَضْلٌ»

«هر آینده ای، بی گمان خواهد آمد و نادان، علاوه بر اندوه خوردن، در رنج است.»

«إِذَا ظَلَمْتَ امْرَأً فَاحْذَرْ عِدَاوَتَهُ      مَنْ يَزْرَعِ الشُّوْكَ لَا يَحْصُدُ بِهِ عَيْبًا»

«هرگاه به انسانی ستم کنی، پس از دشمنی او حذر کن؛ زیرا کسی که خار بکارد انگور

برندارد.»

از برگزیده ترین شعرهای وی می توان به مورد زیر اشاره کرد (بنفادی، ۳۰۵/۹):

«إِنَّ الْغَنَىَّ الَّذِي يَرْضَى بِعَيْشَتِهِ      لَا مَنْ يَظَلُّ عَلَى مَا فَاتَتْ مُكْتَبَتَا

لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْإَيَّامِ مُحْتَقَرًا      كُلُّ امْرِيءٍ سَوْفَ يُجْزَى بِالَّذِي اِكْتَسَبَا

قَدْ يَحْقِرُ الْمَرْءُ مَا يَهْوَى فَيَرْكَبُ      حَتَّى يَكُونَ أَلَى تَوْرِيطِهِ سَبِيْنَا»

«انسان بی نیاز، کسی است که از زندگی راضی باشد و به آنچه از دست داده، غمگین

نباشد/ در طول روزگار، شخص حقیری را خوار مکن، زیرا هر کسی به مقدار عملش

مجازات می شود/ گاهی انسان، آنچه را دوست دارد، بی خطر می شمارد و بر آن سوار

می شود تا اینکه به سوی هلاکت کشانده می شود.»

از دیگر حکمت‌های وی می توان آیات زیر را بیان نمود (شاسی، ۲۰۲/۲):

«تَجَسَّبَ صَدِيقَ السُّوءِ وَاضْرِمُ حِسْبَالَهُ  
وَ مَنْ يَطْلُبِ الْمَعْرُوفَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ  
يَجِدُهُ وَرَاءَ الْبَحْرِ أَوْ فِي قَسْرَارِهِ»

«از دوستان بد، دوری گزین و رشته وصالش را قطع کن و اگر راه فراری نیافتی، با او مدارا کن / هر کس نیکی را از غیر اهلسش طلب کند، آن را در آن سوی دریا یا در قعر آن می یابد»

چنین مفهومی در «الادب الصغیر» نیز چنین بیان شده است: «از مجالست با ناهلان دوری گزین، زیرا هر چند تو ظاهر باشی، همنشینی با آنها تو را آلوده می کند، همان طوری که ذره ای ابر، جلوی خورشید را می پوشاند (ابن مفع، ۵۴ و ۴۲).

از نمونه هایی که صالح از قول خداوند و از حدیث استفاده کرده، می توان به بیت زیر اشاره نمود (شرفی، ۳۹۷):

«وَلِلَّهِ فِي عَرْضِ السَّمَوَاتِ جَنَّةٌ  
وَلَكِنَّهَا مَحْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ»

(شرفی، ۳۹۷)

مصرع اول به آیه: «جَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» و مصرع دوم به حدیث نبوی «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشُّهُوَاتِ» (ر.ک نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶) اشاره می نماید یا بیت زیر (ابن معتر، ۹۲):

«فَوَحِّقْ سَمَكَ السَّمَاءِ بِقُدْرَتِهِ  
وَالْأَرْضِ سَيْرًا لِلْعِبَادِ مِهَادًا»

«سوگند به کسی که آسمان را با قدرت خود بالا برد و زمین را بستر بندگان خود قرار داد» و از سخنان وی است (کنی، ۱۱۷/۲):

«لَا يُعْجِبُكَ مَنْ يَصُونُ نِيَابَهُ  
وَلَسْرُبًا افْتَقَرَ الْفَتَى فَرَأَيْتَهُ  
حَدَرَ الْعَبَارِ وَ عِرْضُهُ مَبْدُولُ  
دَيْسَ النِّيَابِ وَ عِرْضُهُ مَغْسُولُ»

«کسی که لباسش را از گرد و غبار، پاکیزه نگه می دارد در حالی که بی آبرو است، ترا به شگفتی در نیاورد / چه بسا جوانمردی را می بینی که لباسش خاکی است ولی شریف و آبرومند می باشد.»



سخن صالح اشاره دارد به «تن آدمی، شریف است به جان آدمیت / نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت»

به طور کلی همه اشعار صالح در قالب حکمت، مثل، آداب، دعوت به سوی خدا و اطاعت وی، روز حساب، چگونگی برخورد با دیگران، صبر در برابر مصیبت، توکل به خداوند و در یک کلمه، در قالب نصیحت‌های ارزشمندی می‌باشد که خودش هم اشاره نموده است (رفاعی، ۴۰۶/۲):

«وَلَقَدْ نَصَحْتُكَ أَنْ قَبِلْتَ نَصِيحَتِي وَالنَّصِيحُ أَعْلَىٰ مَا يُبَاعُ وَيُوهَبُ»

«ترا نصیحت کردم اگر بپذیری، بدان که پند دادن با ارزشترین چیزی است که بخشیده می‌شود.»

#### نتیجه:

۱- صالح، عرب تبار و از قبیله «أزد» می‌باشد. در تأیید این نظریه می‌توان گفت که بیشتر منابع، وی را عرب دانسته‌اند و تنها شوقی ضیف، صالح را ایرانی تبار خوانده و بعضی از منابع هم او را مولا خوانده‌اند. براون نیز صریحاً صالح را عرب خالص معرفی کرده و همچنین کتابی تحت عنوان «تأثیر پند پارسی بر ادب عرب» بیان می‌دارد که صالح از پندهای ایرانی متأثر شده است و عرب می‌باشد؛

۲- صالح در دوره‌ای زندگی می‌کرد که ادیان مختلف در آن دوره فعالیت می‌کردند و کتابهای گوناگونی از فارسی، یونانی و غیره به عربی ترجمه می‌شد، در چنین شرایطی مسلماً هر صنفی تحت تأثیر محیط، واقع می‌شود، مخصوصاً اگر در مجالس ادیان مختلف هم شرکت نماید؛

صالح نیز در مجالس ادبا و متکلمان شرکت می‌کرد و به بحث و جدل می‌نشست تا جایی که افکارش مشوش شده و به شک افتاده بود و به شدت تحت تأثیر فلسفه یونانی واقع شده و کتاب «الشکوک» را به رشته تألیف درآورده است. وی حتی با آداب و فرهنگ ایرانی آشنایی داشته و از آنان اقتباس می‌کرده است. پس بدون شک، او تحت تأثیر بیگانگان قرار

گرفته بود، ولی نه به آن حدی که بتوان عنوان «زندیق» را در معنای ملحد و کافر به وی نسبت داد، چرا که «لِکُلِّ صَالِحٍ نَبْوَةٌ وَ لِکُلِّ عَالِمٍ هَفْوَةٌ» و نگارندگان این مقاله کاملاً با زندیق نامیده شدن صالح در معنای ملحد، مخالف می‌باشند و کشته شدن وی را به حساب تعصبهای بی‌مورد مهدی می‌دانند، ولی منکر این نیستند که افکار صالح در چنان جوئی مشوش شده باشد؛

۳- شاعر به گفته خودش سخن به فسق گفته، ولی نه بدان حدی که بتوان صفت ماجن را به او نسبت داد؛ چنانکه شوقی ضیف و یا یحیی شامی گفته‌اند، زیرا او در اشعارش هرگز مردم را به فسق و فجور و بی‌حرمتی و فراموشی روز قیامت دعوت نکرده است، چنانکه شاعران ماجن این کار را انجام داده‌اند، بلکه تا آنجا که می‌توانسته با حکمت، مثل، آیات قرآنی و حدیث، مردم را به آخرت و روز حساب دعوت کرده است؛

۴- «بروکلمان» صریحاً ذکر کرده که صالح، مردم را به ثنویت دعوت می‌کرده، اما برای اثبات سخن خود هیچ شاهدهی را ذکر نکرده و تنها به همین جمله اکتفا نموده است. کتابهای تاریخی، بهتر بود جهت اثبات هر مدعایی با دلیل و برهان سخن می‌گفتند؛ ثانیاً اشعار ثبت شده، خلاف این گفته را اثبات می‌کنند؛

۵- از میان تمام نویسندگان به نظر می‌رسد که شوقی ضیف، قلم تندی داشته و نوشته: «شکی باقی نمی‌ماند که صالح، کافر مانوی بزرگی بوده، بلکه رئیس آنان می‌باشد و سالیان دراز از عقاید این دین، پیروی نموده و در بعضی از شعرهایش آشکار است که وی به خاطر ترس از زندان و عقوبت، عقیده خود را پنهان می‌کرده:

«رُبَّ سِرٍّ كَسْتَعْتُهُ فَكَأَنِّي      أَخْرَسْتُ أَوْ تَنَى لِسَانِي حَبْلُ  
وَلَوْ أَنِّي أَبْدَيْتُ لِلنَّاسِ عِلْمِي      لَمْ يَكُنْ لِي فِي غَيْرِ حَبْسِي أَكْلُ»

و همچنین عطوان، ذکر کرده که از شعر صالح، چیزی که دلالت بر زندیق بودن وی داشته باشد، باقی نمانده است مگر دو بیت مذکور که شریف مرتضی آن را ثبت کرده است؛

سؤالی که به ذهن، خطور می‌کند این است که بر چه اساسی صاحب‌نظران «سر» را به «ثنویت و زندیق بودن» تعبیر کرده‌اند، آن هم در چنان جوئی که وقتی کسی شعری را

می سرود مردم سریباً به نکته‌ای که در آن وجود داشت، توجه کرده و طرف مقابل را به زندیق بودن متهم می کردند؛ در جوی که وقتی کاری از کسی سر می زد یا به شوخی و جدی حرفی بر زبان جاری می شد و یا اشاره به چیزی می رفت، فاعل آن را زندیق می نامیدند. چیزی که در اینجا دلالت بر این داشته باشد که «راد از «سر»» «زندیق و زندقه» است، وجود ندارد و می توان چنین بیان کرده که صالح، قربانی تعصب و زیاده روی مهدی شده است؛

۶- در همه منابع ثبت شده است که وقتی، مهدی، صالح را متهم به زندقه می کند و از او می پرسد که آیا زندیق هستی؟ صالح جواب منفی می دهد و حتی وقتی که به این تهمت به زندان می افتد، اشعاری می سراید و احساسات خود را در آن بیان می نماید و به یقین می داند که به زودی کشته می شود، ولی با این حال باز هم سخنی از مانویت حتی به صورت رمز و ایهام بر زبان جاری نساخته است؛

۷- برخی منابع آورده اند که مهدی، صالح را به خاطر ابیاتی که در آن پیامبر (ص) را نکوهش کرده، کشته است؛ در اینجا هم، صالح جواب می دهد که ابیات مذکور را وی سروده است.

۸- صالح در اشعارش از قرآن و حدیث و سخن بزرگان مسلمان استفاده نموده است، ولی اینگونه موارد در شعر شاعران دیگر، حداقل به فراوانی استفاده وی از آنها، به کار گرفته نشده است؛ مثلاً، «ولید بن یزید» با اینکه زندیق در معنای ملحد نبوده، ولی چون در بعضی از شعرهایش نسبت به روز حساب به شک افتاده، به زندیق، متهم شده است، در حالی که اشعار صالح، آکنده از دعوت به روز حساب و قیامت و اطاعت خداوند می باشد.

۹- شریف مرتضی، بیان نموده که صالح، تظاهر به مانویت می کرده است؛ این سخن نمی تواند درست باشد؛ چون وی نمازش را به طور کامل ادا می کرد. در مورد جمله صالح در مناظره با ابوهذیل که گفته «استخیر بالله و اقول بالائتین»، می توان گفت که صالح ابتدا نام خدا را می برد و این دلیل بر آن است که وی کاملاً در اعماق وجودش به خداوند اعتقاد دارد و در «اقول بالائتین» تظاهر به مانویت کرده است - این جمله بستگی به این دارد که صالح در چه شرایطی با ابوهذیل مناظره می کرده است؛

۱۰- این معتز در زندیق بودن وی شک کرده است؛

۱۱- دکتر «ذی النون مصری» در کتاب خود «المنتخب من عصور الادب» صریحاً ثبت کرده که صالح از شاعران برجسته زمان خود بود و دشمنانش نسبت به او کینه ور شده و در نزد مهدی خلیفه عباسی او را به زندقه و بی دینی متهم کردند تا جائی که خلیفه او را دو نصف کرد.

۱۲- صالح در اشعارش خداوند را با اسمها و صفاتی چون الله، رب، اله، ملیک، رحمان و غیره خوانده است؛ بی آنکه حتی یک بار هم از نور و ظلمت استفاده کند؛

۱۳- عطوان گفته که صالح، زندیق دینی بوده، نه زندیق اجتماعی و به مانویت کاملاً اعتقاد داشته و به امتزاج بین الهه نور و ظلمت، ایمانی راسخ داشته است، ولی آیا بدون اثبات می توان چنین سخنی را از کسی قبول نمود؟! آنها در دوره ای که اصطلاح زندیق و متهم کردن به آن - به حق یا ناحق - شایع بوده است؛

۱۴- قصیده زینبیه به امام علی (ع) هم نسبت داده شده است؛ هر چند مقام دینی صالح هرگز قابل مقایسه با امام نمی باشد، اما از آنجا که این قصیده به نام هر دو به ثبت رسیده است، می توان بیان کرد که صالح تا چه اندازه، شخص پرهیزگاری بوده و تا چه اندازه سخنان زیبایی بر زبان جاری می ساخته که قصیده اش را به علی (ع) نیز نسبت داده اند. پس همه موارد مذکور می تواند دلیلی بر بی گناهی شاعر باشد؛

۱۵- در مورد شخص خلیفه ای (مهدی یا رشید) که صالح را کشته و تاریخ (سالهای ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۷ ه.ق.) و چگونگی آن، روایات مختلفی به ثبت رسیده است؛ مشهور و صحیح، این است که مهدی او را کشته است و شعر بشار که وی را رثا گفته (دیوان، ۱۵۵/۳)، مؤید این گفتار است و در مورد تاریخ آن، ۱۶۷ ه.ق. مشهور است و تنها یحیی شامی، سال قتل او را ۱۵۹ ه.ق. عنوان کرده و در مورد چگونگی کشته شدنش می توان چنین گفت که کشته شدن وی بلافاصله بعد از دستگیری هرق صحیح نمی باشد؛ زیرا زمانی، صالح دستگیر شد که محکمه ای برای زنداقه به وجود آمده بود و اشعاری که صالح در زندان سروده، این سخن را تأیید می کند.

### پی‌نوشتها:

۱- زنداغه (Zanadeqe) جمع زندیق (Zendiq) معرب زندیک فارسی میانه است و در کتیبه کرپتر صریحاً به معنای «مانوی» و عقیده فاسد به کار رفته است و در تاریخ اسلام و فقه اسلامی و همچنین در کتب مثل و نحل، عنوان ملحدین متظاهر به اسلام که غالباً در باطن به ثنویت و مخصوصاً به مانویت قائل بوده‌اند، می‌باشد و بعدها بر عموم کسانی اطلاق شد که باطناً منکر نبوت پیغمبر اسلام و بلکه همه پیغمبران بوده‌اند.

۲- مانی (Mani) بنیانگذار دین مانوی، نام نقاشی مشهور بوده و بعد از عیسی (ع) ظاهر شد و دعوی پیغمبری نمود و بهرام شاه، او را به قتل آورد. مانی از همان دوران کودکی، سخنان حکیمانه می‌گفت تا اینکه در ۱۲ سالگی فرشته‌ای به نام توم (Tom) بر او ظاهر شد و اسرار جهان را به او عرضه کرد. از آن پس، او به دعوت مردم پرداخت و خود را «فارقیط» نامید که مسیح، ظهور او را خیر داده بود. او توانست برای خود پیروانی پیدا کند و نفوذ عظیمی در افکار مذهبی آسیا و اروپا به هم رساند، ولی پیروان او در قرن ۱۳م. به دست زرتشتیان و مسیحیان در غرب و شرق، گرفتار آزار و اذیت شدند. طبق نظر مانویان، دنیای ماده از امتزاج نور و ظلمت به وجود آمده است (دهخدا، / ۱۳۱).

### 3- Salehe bne abdol goddus

۴- معتزله (Motazele) نام یکی از فرقه‌های بزرگ متکلمین اسلام می‌باشد که نام این فرقه از کلمه اعتزال (etezal) به معنی جدا شدن گرفته شده است. اینان اصحاب عدل و توحید هستند و معتقدند که خدای متعال، قدیمی بوده و قدست، مخصوص ذات اوست.

۵- محمد بن هذیل بصری معروف به ابو هذیل علاف، پیشوای معتزله بصره، از بزرگترین دانشمندان آنجا بوده؛ در جدل دست توانایی داشته و ادله زیادی در گفتار خود به کار می‌برده و کتابی به نام «میلاس» (نام پادشاهی) تألیف کرده است.

۶- شایان ذکر است که این فسیده که بالغ بر ۶۴ بیت می‌باشد در صفحه ۱۴۰ دیوان منسوب به حضرت علی (ع) نیز به ثبت رسیده است.

۷- صالح در اشعار خود از قرآن و حدیث استفاده کرده است.

۸- قابل توجه است که بعضی ابیات فسیده در مجانی الادب مذکور نیست، بلکه در کتابهای دیگری چون «عصر المأمون» (ص ۴۰۵) و غیره ذکر شده است.

۹- این بیت در مورد هجو و سرزنش می‌باشد.

### منابع:

- ۱- ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تصحیح احسان عباس، ج ۲، دار صادر، بیروت، بی تا.
- ۲- ابن خمیس، عبدالله بن محمد، الشوارد، ج ۱، دارالایمان، ۱۹۷۴ م.
- ۳- ابن درید، الاشتقاق، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، دارالجمیل، بیروت، ۱۹۹۱ م.
- ۴- ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، هذبه و رتبه عبدالادر برران، ج ۶، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- ۵- ابن مقفع، الادب الکبیر، بضبط محمد حسن نائل المرصفی، مطبعة محمد مطرفی الحمزوی، القاهرة، ۱۹۱۳ م.
- ۶- ابن مقفع، الادب الوجیز للمولد الصغیر، تحقیق محمد غفرانی خراسانی، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس، القاهرة، ۱۳۴۱ هـ.ق.

- ٧- ابن مقفع، طبقات الشعراء، تحقیق عبدالستار احمد فراج، دارالمعارف، مصر، بی تا.
- ٨- ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ١٣٦٦ هـ.ش.
- ٩- الحموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الأدباء، ج ١٢، دارالمأمون، مصر، بی تا.
- ١٠- الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد او مدینه السلام، ج ٩، الطبعة الأولى، مكتبة الخانجي وغيره، القاهرة، ١٩٣١ م.
- ١١- الذهبي، محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، ج ٢، الطبعة الأولى، داراحیاء الکتب العربیة، عیسی البابی الحلبي و شرکاء، ١٩٦٣ م.
- ١٢- الزرکلی، خیرالذین، الاعلام: قاموس التراجم، ج ٣، الطبعة الثالثة، بی تا.
- ١٣- العاکوب، عیسی، تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ترجمه عبدالله شریفی نجسته، چاپ اول، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ١٣٧٤ هـ.ش.
- ١٤- المسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ٣، الطبعة الأولى، دارالکتب الاسلامی، القاهرة، بی تا.
- ١٥- الکتبی، محمد بن شاکر، فوات الوفيات والذیل علیها، تحقیق احسان عباس، ج ٢، دارالثقافة، بیروت، بی تا.
- ١٦- النوبری، شهاب الذین، نهاية الارب فی فنون الادب، ج ٣، الطبعة الثانية، دارالکتب المصریة، القاهرة، ١٣٤٨ هـ.ش.
- ١٧- امین، احمد، ضحی الاسلام، ج ١، مطبعة الاعتماد، بی جا، ١٩٣٣ م.
- ١٨- بروکلمان، کارل، تاریخ الادب العربی، نقله الی العربیة عبدالحلیم نجار، الجزء الثاني، دارالمعارف، مصر، ١٩٦١ م.
- ١٩- بروکلمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیة، نقل الی العربیة امین فارس و منیر البعلبکی، الطبعة الثالثة، دارالعلم للملایین، بیروت، ١٩٦١ م.
- ٢٠- دود، جرجیس، الزندقة و الزنادقة، الطبعة الأولى، المؤسسة الجامعیة، بیروت، ٢٠٠٤ م.
- ٢١- رفاعی، احمد فريد، عصر المأمون، ج ٢، الطبعة الرابعة، دارالکتب المصریة، القاهرة، ١٩٢٨ م.
- ٢٢- زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربیة، ج ٢، دارالهلل، القاهرة، بی تا.
- ٢٣- شامی، یحیی، موسوعة الشعراء العرب، ج ٢، دارالفکر العربی، بیروت، بی تا.
- ٢٤- شیخو، لويس، مجانی الادب فی حدائق العرب، ج ٤، الطبعة الخامسة، دارالمشرف، بیروت، ١٩٨٦ م.
- ٢٥- صفدی، خلّیل بن ابیک، نکت الهمیان فی نکت العمیان، بی جا، بی تا.
- ٢٦- ضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی: العصر العباسی الاول، الطبعة السادسة عشرة، دارالمعارف، القاهرة، بی تا.
- ٢٧- عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر، امثال و حکم، ترجمه د. فیروز حریرچی، انتشارات دانشگاه، تهران، ١٣٦٨ هـ.ش.
- ٢٨- عطوان، حسین، الزندقة و الشعبيّة فی العصر العباسی الاول، دارالجيل، بیروت، بی تا.
- ٢٩- علم الهدی، مرتضی بن داعی، امالی المرتضی، صححه محمد بدّالذین العسائی الحلبي، ج ١، الطبعة الأولى، منشورات آیت الله العظمی المرعشی النجفی، ١٤٠٣ هـ.ش.
- ٣٠- فروغ، عمر، تاریخ الادب العربی: العصر العباسی، ج ٢، الطبعة السادسة، دارالعلم للملایین، بیروت، بی تا.
- ٣١- فزاد، سزگین، تاریخ نگارشهای عربی، به اهتمام خانه کتاب تهران، ج ٢، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٣٨٠ هـ.ش.
- ٣٢- مصری، ذی النون، المنتخب من عصور الادب، بی جا، بی تا.
- ٣٣- نیکلسون، رینولد، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیواندخت کیوانی، وبستار، تهران، ١٣٨٠ هـ.ش.